بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 11 اسفند 1393

صحبت در مورد این بود که آیا ورثه می توانند در مال ماترک تصرف کنند قبل از اداء دین. خب حکم این مسئله را طبق قاعده عرض شد که مبناهای مختلفی که وجود دارد اقتضاء آن چه می شود اما عمدتا در این بحث مهم قاعده نیست. مهم روایت های خاصه ای هست که در مسئله وارد شده است که این روایت ها را باید بررسی کنیم. عرض شد از روایت موثقه عباد بن سهیب و موثقه زراره استفاده می شود که تا اداء دین نشده نمی شود در مال تصرف کرد. حالا یا به اطلاق لفظی یا به اطلاق مقامی با آن توضیحاتی که در جلسات قبل گذشت. اما از روایت موثقه عبدالرحمن بن حجاج المؤید لمرسله بزنطی استفاده می شد که نه، در دین غیر مستغرق می شود تصرف کرد البته به مقداری که به آن دین صدمه نخورد. خب صحبت سر این بود که این روایت هارا چگونه می توانیم جمع کنیم. عرض شد که مرحوم شیخ بنا بر تحریر دوم این مسئله که در کتاب المواریث مسئله هشتم هست این جوری جمع فرموده بودند گفته بودند که روایت عبدالرحمن بن الحجاج و مرسله بزنطی را ما حمل می کنیم به صورتی که مقدار دین دُیّان البته قدر متیقن از دین را عزل کنیم کنار بگذاریم در بقیه مال تصرف کنیم. این بحث قدر متیقن چون در در آن روایت ها تصریح شده است که اگر یقین داشته باشیم که دین مستغرق هست نمی شود تصرف کرد. شک هم داشته باشیم آنجا می شود تصرف کرد که قبلا توضیحش را مرحوم شیخ داده بود که این استصحاب عدم دین وجود دارد جایی که نمی دانیم دین پدر ما چقدر هست به مقدار کل ترکه هست یا به مقدار کمتر از ترکه هست مقدار مسلم از دین را باید اخذ کرد زاید بر آن چون علم نداریم استصحاب عدم اشتغال ذمه پدر به مقدار زائد اقتضا می کند که حکم عدم اشتغال ذمه پدر به مقدار زائد باشد بنابراین در مقدار مازاد از قدر متیقن می شود تصرف کرد که این مطلب هم در دین مستغرق هست یعنی در جایی که شک داریم که دین مستغرق هست یا نیست خب استصحاب عدم مقدار دین آن اقتضا می کند که دین را مستغرق فرض نکنیم همچنین در جایی که می دانیم دین مستغرق نیست ولی نمی دانیم مقدارش چقدر هست یک قدر متیقنی دارد نسبت به زائد بر قدر متیقن استصحاب عدم اشتغال ذمه میت به مقدار مازاد اقتضا می کند که ذمه اش مشغول نباشد بنابراین داخل در مصداق ارث می شود. می شود آن احکام ارث را بر آن بار کرد. علی ای تقدیر ایشان روایت موثقه عبدالرحمن بن حجاج را حمل کرده بود به صورتی که عزل بشود آن مقدار قدر متیقن از دین و بعد از عزل مقدار قدر متیقن در مابقی تصرف شود. در تحریر دوم این جوری ذکر کرده بود. خب ما داشتیم در مورد این صحبت می کردیم که وجه این کلام چیست چرا باید این مطلب را بگوییم. گفتیم که از بعضی از روایات استفاده می شود که وقتی عزل بشود مقدار دین، دین تعین پیدا می کند. دین که تعین پیدا کرد آن روایتی که می گوید تا اداء دین نشده است نمی شود در ماترک تصرف کرد آن صورتی هست که دین به ماترک تعلق داشته باشد. یعنی حق دُیّان در یک شیء مشخصی تعین پیدا نکرده باشد. اگر در یک شیء مشخصی تعین پیدا کرده باشد نسبت به آن شیء نمی شود تصرف کرد ولی سایر چیزها را می شود تصرف کرد چون حق از آن مازاد بر معزول نسبت به او خارج شده است. خب بحث سر این بود که حالا دلیل بر تعیّن دین با عزل چیست؟ خب یک روایت حلبی بود که آن روایت حلبی را خواندیم روایت دیگر روایتی هست که روایت ابان هست. این روایت ابان را من حالا تعبیری که مرحوم شیخ در مورد این روایت ابان دارد این تعبیر را بخوانم بعد سندش را می خوانم در مورد این تعبیری که مرحوم شیخ دارد می خواهم توضیح بدهم. مرحوم شیخ در مسئله نهم که تحلیل سوم این مسئله هست در مورد روایت ابان این جوری تعبیر کرده است

**و رواية أبان- المحكيّة عن الفقيه بطريق موثّق، و عن الشيخ بطريق صحيح إليه مرسل، و عن الكليني بسند ضعيف مرسل**

این عبارت را اول توضیح می دهم بعد می روم متن این حدیث را می خوانیم در موردش یک بحث های سندی دارد بحث می کنیم.

ایشان می گوید این روایت در فقیه ارسال وجود ندارد فقط موثق هست. موثق بودنی که ایشان ذکر می کند به دلیل خود ابان است. ابان بن عثمان را در رجال کشی گفته شده است که کان من الناووسیه. به خاطر همین این خبر موثق دانسته شده است ولی ارسالی در آن وجود ندارد بنابر نقل فقیه. و عن الشیخ بطریق صحیح الیه. شیخ که این را نقل می کند تا خود ابان صحیح است. ولی از ابان به بعد مرسل است. این اشاره به این نکته دارد که چون ابان یکی از اصحاب اجماع است. از طبقه دوم اصحاب اجماع است و بنا بر تفسیر مشهور در مورد اصحاب اجماع اگر روایت تا اصحاب اجماع صحیحه باشد به ضعف ما بعد نگاه نمی شود. بنابراین ایشان می خواهد بگوید که چون روایت تا ابان صحیح است ولو بعد از ابان عن رجلٍ در سند واقع شده است، این روایت ضعف مابعد و ارسال مابعد لطمه ای به صحت روایت نمی زند. این طریق شیخ. و عن الکلینی بسند ضعیف مرسل. پس کلینی دو اشکال در سند وجود دارد. یکی اشکال ارسال هست. بسندٍ ضعیفٍ مرسل. یکی اشکال ضعف سندی هست. خب حالا این یکی یکی بیاییم در مورد سند هایی که هست صحبت کنیم. این در کتاب الوصایا باب 26 حدیث 3 جلد 24 جامع احادیث صفحه 286 حدیث 35407. خب ایشان که دارد نقل می کند می گوید محمد بن یعقوب عن الحسین بن محمد عن معلی بن محمد این حسین بن محمد، حسین بن محمد عامر اشعری است در وثاقتش بحثی نیست. عن معلی بن محمد خب این معلی بن محمد همان هست که مرحوم شیخ می فرمود که سند کافی بسندٍ ضعیف. این معلی بن محمد تضعیف شده است البته خب این مورد بحث است که آیا معلی بن محمد را باید تضعیف کرد یا خیر. ما معلی بن محمد را صحیح می دانیم و آن تضعیف به نظر ما قابل اعتنا نیست. عن معلی بن محمد عن بعض اصحابه عن ابان بن عثمان. این است که ایشان تعبیر می کند که سند کافی از یک طرف ضعیف است و در ثانی مرسل است. ضعف آن به خاطر معلی بن محمد است. دو ارسال در این سند وجود دارد. یک ارسال قبل از ابان است و یک ارسال بعد از ابان است. ارسال عمده ای که ایشان می گوید سند ضعیف مرسل مراد ارسال قبل از ابان است. چون ارسال بعد از ابان را بنا بر آن مبنایی که اگر روایت تا ابان تصحیح شود ما بقی ان اشکالی ندارد آن ارسال، ارسال بعد از ابان قابل حل است بنا بر مبنای معروفی که در باب اصحاب اجماع وجود دارد. این ارسالی که ایشان بیشتر روی آن تکیه دارد ارسال قبل از ابان است که عن بعض اصحابه عن ابان بن عثمان. خب این طریق کافی است. اما طریق تهذیب، با حسین بن سعید شروع می شود. الحسین بن سعید اول سند است. خب طریق شیخ به حسین بن سعید طریقی هست صحیح است. علاوه بر اینکه ما در طرق به کتب، به خصوص کتب مشهوری مثل حسین بن سعید بررسی سندی را لازم نمی دانیم آن بحثی نیست. عن فضاله عن ابان که این ابان همان ابان بن عثمان هست که در سند کافی به آن تصریح شده است و جزو مشایخ فضاله هم هست. عن رجل قال سألت ابا عبدالله علیه السلام این هم این روایت که عن رجل در سند وارد شده است. این همان سند تهذیب بود که میگفت الصحیح الی ابان تا ابان صحیح است و از ابان به بعد را می گفت که مرسل است که باید با مبنای اصحاب اجماع آن را حل کرد. اما عبارت فقیه و فی روایت ابان بن عثمان قال سأل رجلٌ ابا عبدالله علیه السالم عن رجلٍ اوصی، خب ببینید در نقل فقیه نمی گوید ابان بن عثمان عن رجلٍ. ابان دارد مستقیما شهادت می دهد. سأل رجلٌ ابا عبدالله علیه السلام. ابان بن عثمان این سوال آن رجل عن ابا عبدالله علیه السلام را دارد گزارش می کند پس بنابراین رجل در سلسله سند فقیه واقع نیست. پس اگر مشکلی در مورد فقیه باشد، مشکل خود ابان بن عثمان است. طریق فقیه به ابان بن عثمان هم طریق صحیح بی دغدغه ای است. ابان بن عثمان دیدیم آن روز ببینید طریق فقیه به ابان بن عثمان چه شکلی است؟ به نظرم آن روز دیدیم مشکل خاصی در موردش نبود.

محمّد بن الحسن- رضي اللّه عنه- عن محمّد بن الحسن الصفّار، عن يعقوب بن يزيد؛ و أيّوب بن نوح؛ و إبراهيم بن هاشم و محمّد بن عبد الجبّار كلّهم عن محمّد بن أبي عمير؛ و صفوان بن يحيى، عن أبان بن عثمان الأحمر

استاد: و هیچ مشکلی در این طریق نیست. خب تمام سلسله سند ثابت الوثاقه هستند بضوحٍ. فقط مشکلی اگر باشد در خود ابان بن عثمان هست که ابان بن عثمان واقفی ذکر شده است. خب حالا یکی یکی بیاییم این بحث ها و اشکالاتی که در این سندها هست یکی یکی بررسی کنیم. یکی بحث خود ابان بن عثمان هست که ابان بن عثمان به عنوان ناووسی معرفی شده است. صاحب قاموس الرجال می فرمایند که این ناووسیه محرف قادسیه است کما اینکه در بعضی از نسخرجال کشی به جای کان من الناووسیه گفته شده است کان من القادسیه. قادسیه از توابع کوفه هست و این ابان بن عثمان هم کوفی بصری بوده است که گاهی اوقات در کوفه بوده است و گاهی اوقات در بصره بوده است و بین این دو تا تجارت می کرده است و اینها. گاهی اوقات به کوفه نسبت داده می شده است و گاهی اوقات به بصره. و این قادسیه جزو محال و مضافات کوفه بوده است. من حالا تقریر کلام ایشان را اینجوری عرض کنم که من حالا مراجعه نکردم به نسخ خطی رجال کشی که آیا این من القادسیه نسخه دارد یا استظهار چیز اجتهادی است؟ یعنی استظهار اجتهادی است که بعضی ها گفته است که ناووسی است باید قادسیه باشد آیا این اجتهادی است یا غیر اجتهادی است؟ ولی اصل مطلب که اولا ناوسی بودن ابان بن عثمان از جهاتی بعید است. نجاشی می گوید که از امام کاظم علیه السلام روایت می کند. خب روایتش از امام کاظم هست. ناووسیه کسانی هستند که واقفه بر امام صادق علیه السلام هستند. امام صادق را امام آخر می دانند. البته ابان بن عثمان بعضی روایت ها مستقیم البته در غیر کتب اربعه از امام کاظم علیه السلام روایت مستقیم دارد و با واسطه هم از امام کاظم علیه السلام روایت نقل کرده است و هر دو این جهات حالا چه با واسطه باشد و چه بی واسطه اینها با ناووسی بودن ارتباط دارد. این ناووسی ها صرفا این نیست که امام کاظم علیه السلام را امام نمی دانستند. اینها یک نوع درگیری با امام کاظم هم دارند. می گویند که تمام شد ائمه تمام شد. این کأنه یک مدعی به ناحق هست و اینها خیلی مستبعد هست که یعنی حتی ممکن است از غیر معصوم نقل کنند ولی از معصومی که به عقیده اینها کأنه ادعای مهدویت یا ادعای امامت نادرست می کند خیلی مستبعد هست که اینها،

سوال:.... رسول الله هم می رسید

پاسخ: اینها کأنه می خواهند بگویند که شخص چیزی نیست که، علاوه بر اینکه به نظرم آن روایت از امام کاظم به عنوان امام، ظاهرش این است که به عنوان امام نقل شده است.

سوال:.....

پاسخ: فطحیه ائمه را قبول داشتند. عبدالله افطح را اضافه قائل بودند. در مورد واقفه مثلا واقفه از امام رضا دیگر روایت نمی کنند. فطحیه قائل به تزیّد هستند زیادی امام هستند به خلاف واقفه و ناووسیه. این است که مستبعد است که ناووسیه باشد و

سوال:.. بعض اصحابنا ابا الحسن... اصحابنا گفته است...

استاد: عبارت ابان است؟

شاگرد: بله عن ابان بن احمر عن بعض اصحابنا قال سألت ابا الحسن...

پاسخ: بله اصحابنا یعنی بعضی از مشایخ ما. این را هم چه مستقیم نقل کند، مستقیم هم دارد به نظرم بعضی جاها. ابان روایت مستقیم حالا چه مستقیم باشد چه با واسطه باشد هر چه باشد این ناووسیه این کار را نمی کردند. این احتمالی که صاحب قاموس الرجال می دهد که این مصحّف قادسیه باشد احتمال به جایی است. حالا من این نکته را می خواهم عرض کنم حالا فرض هم اگر کنیم که ما قرائنی برای اینکه این ناووسیه، قادسیه است نداشته باشیم. صرف یک احتمال باشد آیا این صرف احتمال قابل اعتنا هست یا خیر؟ به نظر می رسد که با توجه به اینکه نجاشی و فهرست شیخ ابان بن عثمان را که ترجمه کرده اند هیچ صحبت فساد مذهب نکرده اند و ظاهر عبارت های نجاشی در عنوان جلد دوم و عبارت فهرست شیخ طوسی در مقدمه کتاب این هست که اگر شخصی فاسد المذهب باشد فساد مذهبش را ذکر می کنند در نتیجه ذکر شخص در رجال نجاشی و فهرست شیخ بدون تصریح به فساد مذهب یک نوع شهادت نفیی حساب می شود. به عدم فساد مذهب. و این شهادت به نظر می رسد که مقدم باشد بر عبارت کشی با توجه به تحریفات زیادی که در نسخه موجود کشی وجود دارد. در جاهایی که نکات غریبی که در جاهای دیگری هیچ ذکر نشده است. هیچ کسی ابان بن عثمان را به عنوان ناووسی معرفی نکرده است اینجا ها اعتماد بر نسخه رجال کشی صحیح نیست. اصل اعتماد بر نسخ را ما از باب انسداد صغیر معتبر می دانیم. یعنی در واقع باید ظن به صحت نسخه باشد. در جاهایی که با سایر شهادت ها منافات دارد و خودش هم یک امر غریبی است که در جاهای دیگر دیده نشده است اینجاها صحت نسخه قابل پذیرش نیست و حجیت تعبدیه ندارد. پس بنابراین اگر هم نسخه قادسیه هم وجود نداشته باشد همین احتمالی که اینجا ناووسیه قادسیه باشد این احتمال به نظر می رسد که نشود به عبارت رجال کشی اخذ کرد. بنابراین نتیجه این محصل عرایض ما این است که ابان بن عثمان ظاهرا امامی مذهب است و شهادت شیخ طوسی در فهرست و نجاشی در رجالش بر صحت مذهب که از عدم تصریح به فساد مذهبشان به دست می آید این شهادت مورد پذیرش است.

سوال: اگر تردید داشته باشند باز هم .... می شوند؟ ممکن است..

پاسخ: امثال ابان بن عثمان کسانی نیستند که چون افراد معروفی هستند. این جور افراد معروف، ایشان می گوید که ما قیل من بالجرح أو المدح را باید بیاورم. این خب نیاورده است کأنه این جور مطرح نبوده است دیگر. به هر حال شهادت صلبی که به عدم فساد مذهب از نجاشی و فهرست شیخ این شهادت معتبر است. عرض کردم همان روایت از امام کاظم مستقیم و با واسطه اینها هم مؤیداتی هست بر صحت این شهادت نفیه و عدم صحت عبارت رجال کشی. حالا اگر مراجعه به مخطوتات شود که بعضی جاها به جای ناووسیه قادسیه هم ذکر شده باشد این خب خیلی مطلب واضح تر و روشن تر می شود. خب این بحث موثقه بودن این روایت که اگر نه این روایت را باید صحیحه تلقی کنیم. اگر از سایر جهات مشکلی نداشته باشیم.

سوال: قادسیه می گوییم قادسیه به تبع بلد است یا مذهب؟

پاسخ: بلد. قادسیه جزو مضافات کوفه است. بین کوفه و بصره جزو چیزهای کوفه حساب می شده است. به مذهب ربطی ندارد مال شهر قادسیه بوده است. اینکه کوفی بوده است اصالتا از قادسیه بوده است و شاید اصلا بین کوفه و بصره هم تردد داشته است چون اصالتا بعضی از چیزهای مرتبط بین این دو تا بوده است این است که گاهی این طرف روستا می رفته است و گاهی اوقات آن طرف روستا می رفته است. قادسیه البته روستا نبوده است و شهر است ولی به هر حال آن محل اصلی اش چون بین کوفه و بصره بوده است این تردداتش هم به خاطر ارتباطی که با هر دو جا بوده است ولی از جهت جغرافیایی ظاهرا قادسیه جزو ملحقات کوفه تلقی می شده است.

سوال:... این در مقابل ناووسیه قرار نمی گیرد....

پاسخ: نه، بحث تحریف نسخه است. کلمه کان من القادسیه یا من الناووسیه بحث این است که کلمه ناووسیه نمی دانم من الناووسیه است ظاهرا. می گویند الناووسیه مصحف است به خاطر شباهت هایی که قادسیه و ناووسیه داشته اند به هم تبدیل شده اند. اینها تحریف نسخه است. خب این بحث ابان.

اما بحث ارسالی که بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان واقع اس. این را ما قبلا بحثش را کردیم که واسطه بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان در جاهایی که تصریح شده است به نام، حسن بن علی وشاع است که از اجلاء ثقاه است. و ظاهرا اینجا هم واسطه او است. خب حالا اینجا ممکن است شما این سوال را مطرح کنید که این که همه جا و اسطه بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان هست، چطور یکدفعه اینجا بعض اصحابه تعبیر کرده است؟ من آن موقع هم که بحثش را می کردیم عرض کردم به نظر می رسد که در کتاب معلی بن محمد این سند به صورت معلق ذکر شده بوده است. یعنی با ابان بن عثمان شروع می شده است و این بعض اصحابه را کلینی اضافه کرده است. یعنی کلینی می دانسته است که معلی بن محمد کسی نیست که از ابان بن عثمان مستقیم نقل کند عن بعض اصحابه عن ابان تعبیر کرده است. نه اینکه خود معلی بن محمد گفته است که بعض اصحابه عن ابان. این تعبیر بعض اصحابه هیچ تعبیر نکرده است. گفته است که در کتاب معلی بن محمد این بوده است. سر سند را ابان بن عثمان قرار داده است و در واقع اعتماد کرده است به آن چیزی که از روش متعارف معلی بن محمد روشن بوده است که روایت هایش را از ابان به توسط شاگرد خاص و استاد معلی که حسن بن علی وشاع است نقل می کند. این بعض اصحابه که به این نحو مبهم است مال معلی بن محمد نیست.

سوال: چرا حسن بن علی وشاع...

پاسخ: نه کلینی چون تصریح نشده بوده است نیاورده است دیگر.

سوال:...

پاسخ: خب بله همین جور است. چون همه روایت های معلی بن محمد و ابان را چک کردیم. اطلاعات ما خیلی قوی تر از آنها است.

سوال:.. خود کلینی اهل تعلیق

پاسخ: نه تعلیق به سند قبل. صدر سند گفته است قال ابان بن عثمان در کتابش. تعلیق به آن. این اطمینان بخش است یعنی کسی بین روایت های معلی بن محمد و ابان بن عثمان را مراجعه کند هیچ شخص دیگری غیر از حسن بن علی وشاع اینجا واسطه نیست واین اطمینان بخش است که این بعض اصحابه او است. ما قبلا این را عرض کردیم که جاهایی که یک فرد مشخص باشد در همه موارد می شود این ارسال ها را برطرف کرد. ولی جاهایی که چند نفر باشند اینکه غیر از این چند نفر، نفر دیگری نباشد قابل اثبات نیست. اینکه ارسال از ناحیه بعض اصحابه این قابل حل است. و این هم زیاد است. این نکته را هم بگویم که بین معلی بن محمد و ابان بن عثمان روایت های مرسل زیاد است. فی نفسه. نه اینکه این جور نیست که فقط همین یک جا باشد جاهای دیگر هم ما پارسال یک مورد دیگری را در بحث ارث داشتیم که گفتیم اینجا ظاهرا مشکلی نیست. پس از ناحیه بعض اصحابه مشکل نیست. می ماند آن عن رجلٍ آخر سند. خب یک راه برای حل ان عن رجلٍ به بحث اصحاب اجماع هست که بگوییم ابان بن عثمان جزو اصحاب اجماع است و اگر سند تا اصحاب اجماع صحیح باشد ما به مابعد آن مراجعه نمی کنیم. خب آن یک بحث مبنایی است که آیا اصحاب اجماع را اصلا مراد آن عبارت مراد آن جوری که مشهور آقایان معنا کرده اند که روایت مابعد او را تصریح می خواهد بکند آیا ناظر به این هست یا نیست، حاج آقا عقیده شان این است که نه، اصلا از عبارت کشی قد اجمعه الاصابه علی تصحیح ما یصح عن هولاء. این برداشتی که متأخرین کرده اند که می خواهد سند را تصریح کند صحیح نیست. این فقط خود اینها را تصحیح می کند و بعد یک ان قلت معروفی اینجا وجود دارد آن این است که اگر قرار باشد که فقط این ها را تصحیح کند خب مگر اجماع بر وثاقت فقط در مورد این هجده نفر یا دو سه نفر اضافه، حدود بیست و یکی دو نفر با اختلافاتی که در تعداد اصحاب اجماع وجود دا رد، افراد قطعی الفقاهه فقط همین ها هستند؟ کسان دیگری نیست. عبدالله بن سنان، معاویه بن عمار، معاویه بن وهب و امثال اینها نیستند؟ فقط همین چند تا هستند؟ خب قطعا این جور نیست. افراد زیادی هستند که قطعی الوثاقه هستند و اجماعی الوثاقه هم هستند. پس اینکه اینجا اجمعه الوثاقه گفته است یک چیز زائدی می خواهد بیان کند و آن چیز زائد باید همین مبنای مشهور باشد. عمده استدلالی که بر تفسیر مشهور شده است این است که حاج اقا آن را توضیح می دادند می فرمودند که اصلا اصل این اشکال از اینجا ناشی شده است که خیال شده است که تعبیر اصحاب اجماع، تعبیر کشی است. عنوان کشی اصحاب اجماع نیست. عنوانی که کشی ذکر کرده است تسمیه الفقهاء است. تیتری که کشی قرار داده است مال هر سه طبقه اش، تسمیه الفقها من اصحاب ابی جعفر و ابی عبدالله علیه السلام. مال طبق اول. طبقه دوم تسمیه الفقها من اصحاب ابی عبدالله علیه السالم. طبقه سوم تسمیه الفقهاء م اصحاب ابی الحسن و رضا علیهم السلام. عنوان ها اصلا تسمیه الفقها است. آن محوری که ایشان دارد این است که می خواهد افرادی که اجماعی الفقاهه هستند.

سوال:....

پاسخ: دلیل نداریم هیچ کسی ...

سوال:...

پاسخ: فضل بن شاذان متأخر است. فضل بن شاذان هم اجماعی الفقاهه نیست. دلیل نداریم که به عنوان یک فقیه مطرح بوده است. آنها فقهایی بوده اند که معاویه بن عمار در خصوص حج چیزهایش مهم بوده است. ولی به عنوان کسی که فقیه بوده باشد در همه ابواب فقهی ما دلیل نداریم که اینها به عنوان فقاهت، فقاهتی که مرجع هم باشند به آنها مراجعه کنند و امثال اینها. آن تسمیه الفقها هست و در ذیل همه چیزها هم بحث این است که کدام افطح از دیگری است. یکی می گوید که زراره افطح است و یکی می گوید که محمد بن مسلم افطحی است و یکی می گوید ابن ابی عمیر افطح است. اختلافاتی که در مورد. می گوید در مورد اینکه اینها، عبارت اصلی تسمیه الفقها است. اصلا در طبقه اول کلمه اجمعت ندارد. اجمعه الاصابه علی تصحیح ما یصح. علی تصحیح ما یصح در طبقه اول یک تعبیر هم وجود ندارد. این تعبیر اجمعه الاصابه علی تصحیح ما یصح مال طبقه دوم و سوم است. آن که هست اصل قضیه مال اینکه طایفه اجماع کرده اند که مطلبی که تا اینها صحیح باشد از آن به بعد قابل اعتنا است. یعنی فتواهای اینها مورد پذیرش است. اصل اولیه مال فتواهای اینها است. بعد بحث این است که اینها فتواهایشان قابل اعتنا است خب به تناسب چون این فتواهایشان را می خواهد بگوید که قابل اعتنا است سایر ویژگی هایی که در مورد اینها هست را ذکر کرده است. بنابراین هیچ ربطی به بحثی که روایات اینها را بخواهند تصحیح کنند ندارد. بله، فتواهای آن دوره بر اساس روایات بوده است. می گوید که اینها مرجع تقلید هایی هستند که فتواهایشان را طایفه به آنها اعتنا کرده است.

سوال:...

پاسخ: به عنوان چیز نیست ابان بن تقلب چیز اصلی اش قاری است و علوم قرانی اش معروف است. با وجود همه این حرف ها که افطح الناس مطرح است ابان بن تقلب در طایفه به عنوان قاری مطرح است. آن چیزی که در مورد ابان مطرح است، ابان در علوم قرآن مطرح است.

سوال:...

پاسخ: به عنوان فقاهت دیگر. اینها با هم دیگر منافات هم ندارد. ببینید آن یک نفر این شش نفر را به عنوان فقیه ذکر کرده است. یکی دیگر این شش نفر دیگر را ذکر کرده است. اینها اصلا با هم دیگر منافات ندارند. حالا آن نکته را عرض کنم آنها مثبتین هستند. حاج آقا آن مطلب را در جای خودشان فرموده اند که آن روایت ها، آن این شش نفر را ذکر کرده است آن آن شش نفر را ذکر کرده است به عنوان این منافاتی با هم ندارند این عبارت. بنابر این اصلا آن مبنای کلی حالا بحث تفصیلی اش باشد در جای خودش. ولی اجمال قضیه این است که این عبارت اصلا ناظر به تصحیح روایت نیست ابتدائا. این ناظر به این است که فتواهای اینها قابل پذیرش است قابل قبول است. اینها کسانی بدند که فتواهایشان، آن فضل بن شاذان که می گویید را طایفه بعضی هایشان قبول نداشتند می گفتند که قائل به قیاس است.

سوال:...

پاسخ: نه فتواهایشان مشکل ندارد. یونس را در مورد کلام بحثشان است. در مورد یونس و اینها که بحثشان هست بحث کلامی در موردشان مطرح است. ولی به عنوان اینکه به عنوان یک فقیه مطرح هست بحثی در موردش نیست. آن که در مورد مثلا فضل بن شاذان را شیخ صدوق در یک جایی در فقیه می گوید که و هذا مما ضلّ قدمه عن طریقه المستقیمه و هذا سبیل من یقیس. به عنوان قیاس حالا درست یا نادرست کاری ندارم. در مورد فضل بن شاذان همان جاها مراجعه کنید می گوید که اگر اینها به جای این حرف هایی که می زدند می رفتند فقه یاد میگرفتند خیلی بهتر بود. عبارت کشی را ببینید در مورد فضل بن شاذان افرادی این جور حرفها، این جور نبوده است که اینها فقاهتشان، فضل بن شاذان نکته برجسته ای که در موردش هست کلام است. در مورد کلام به عنوان متکلم برجسته است نه فقیه برجسته. آنجا بعضی ها خب به عنوان مقام فقاهت و اینها قبول نداشتند. علاوه بر اینکه فضل بن شاذان و اینها متأخر هستند. این بحث سر فقهای آن عصر است. یعنی این سه دوره. از دوره امام باقر علیه السلام تا دوره امام رضا. ما دلیل نداریم که فقیه اجماعی الوثاقه ای بیشتر از اینها وجود داشته باشد.س

سوال:... ببخشید نتیجه این ظهور....

پاسخ: نه، این معنایش این نیست که اگر روایت مابعد آن ضعیف السند باشد پذیرفته می شود. می گوید فتوای اینها فتوای، قابل پذیرش یعنی این. یعنی آنها را به عنوان یک مفتیانی که می شود به فتوای آنها عمل کرد قبول داشته اند. و الآن ما میگوییم که مرجع تقلید آن کسی است که مرجعیت و فقیه بودن او را قبول داریم. نه اینکه اگر روایت نقل کند در آن راوی مروی عنه آن ضعیف باشد آن را هم قبول کنیم. روایت هایش هم ثابت باشد. نه این بحث این است که اینها مفتیانی بودند که طایفه به عنوان مفتیان جایز التقلید اینها را قبول داشتند. محقق حلّی در ابتدای معتبر شما ببینید یک تعبیر جالبی دارد. ایشان آنجا اسم فقها را ذکر می کند یک لیستی می گوید فقهایی که طایفه مقام فقاهت و اینها را قبول داشتند. می گوید من نمی توانم فتواهای همه را در این کتاب نقل کنم و اینها. ولی فتواهای گروهی را که طایفه اینها را به عنوان فقیه پذیرفته بودند. لیست می کند یک لیست بلندبالایی از فقهایی که طایفه اینها را به عنوان مقام فقاهت پذیرفته اند را ذکر می کند که فضل بن شاذان و اینها را هم آنجا می آورد که در عصر های بعدی دیگر آن بحث ها نیست. ولی ان دوره های اولیه نسبت به فضل و اینها این ان قلت و قلت هایی وجود داشته است. این اصحاب اجماعی که مطرح است این بحث فقاهت. این است که من یک موقعی تاریخ فقه می گفتم، می گفتم این اصحاب اجماع و اینها فقه مهم است آنها آورده باید شود. بحث اصلی آنها در آنجا مطرح است نه در تاریخ حدیث و امثال اینها. آن عمدتا در طبقات الفقها باید این بحث مطرح شود. خب بگذریم. می ماند بحث عن رجلٍ آخری که اینجا وجود دارد. این عن رجلٍ را حلش را این جور کردند که در نقل فقیه و فی روایت ابان بن عثمان قال سأل رجل ابا عبدالله علیه السلام گفته است. ایشان کأنه با نقل فقیه ما می خواهیم این را تصحیح کنیم. من یک موقعی تعبیر های فی روایهٍ فقیه را چک کردم تمام مواردش را. این فی روایهٍ ها را اگر شخصی مراجعه کند درصد بالایی اش از این فی روایهٍ ها اگر به سایر موارد مراجعه کنید می بینید که به همین شکل است. یعنی در جایی دیگر مثلا عن ابی عبدالله است ولی صدوق سأل رجلٌ اباعبدالله علیه السلام نقل کرده است. عرض من این است که با توجه به مراجعه به مواردی که شیخ صدوق تعبیر فی روایهٍ تعبیر کرده است که بعضی هایش واضح است که از کافی گرفته است. عبارت کافی را به این تعبیر دارد. عبارت شیخ صدوق ظهور در این ندارد که می خواهد بگوید ابان بن عثمان مستقیم از امام صادق روایت کرده است. چون ببینید این تعبیر سأل رجلٌ اباعبدالله علیه السلام صریح در این نیست که ابان بن عثمان تحمّل روایتش از امام صادق مستقیم است. فوقش این است که دارد شهادت می دهد که یک شخصی از امام صادق سوالی مطرح کرده است. حالا من بوده ام در آن مجلس که نیست. اینکه ما تعبیر سأل رجل ابا عبدالله علیه السلام را می گوییم که شهادت ابان بن عثمان هست به اینکه امام صادق علیه السلام در پاسخ آن رجل یک همچین مطلبی را فرمود این از باب این است که کأنه دارد روایت امام صادق علیه السلام را برای ما نقل می کند ولو ظهور در این ندارد که تحمل آن مستقیم است همین که ما احتمال دهیم که شاید این را از طرق ثقاه یعنی دوران امر به حدس و حس و از این جور مقدمه چینی ها را باید ضمیمه اش کنیم تا این روایت ها را بتوانیم بپذیریم. ولی در مورد تعبیر فی روایهٍ با توجه به تتبع در موارد به نظر می رسد که اصلا صدوق نمی خواهد شهادت مستقیم بدهد یعنی این عبارت آن ظهوری را که ما ابتدائا یعنی ابتدائا ممکن است ما تصور کنیم که صدوق می خواهد بگوید که ابان بن عثمان این روایت را مستقیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. ولی با مراجعه به موارد استعمال تعبیر فی روایت. تعبیر فی روایت و من تصورم این است که ایشان با عنایت تعبیر را عوض کرده. ببینید ایشان یک موقعی می گوید که مثلا روی ابان بن عثمان قال سأل ابا عبدالله علیه السلام. با تعبیر روی. آن خب یک جور. اینکه شیخ صدوق این موارد را با فی روایت می آورد. عنایت دارد. یعنی این تعبیر می خواهد اشاره کند که این چیزی نیست که ابان بن عثمان خودش این تعبیر فی روایت عرضم این هست که شیخ صدوق یک اصطلاح خاصی در کلمه فی روایت دارد. شما مثلا نگاه می کنید می بینید که شیخ صدوق روایت اول را گفته است که روی فلان کس. روی فلان کس، روی فلان کس قال فلان کس سأل فلان کس. وسط این روی ها یک کلمه فی روایت می آورد. اینکه ایشان فی روایت را آورده است یک عنایت خاصی بوده است و این فی روایت ها اصلا در مقام بیان اینکه بخواهد بگوید که این روایت، روایت مستقیم ابان بن عثمان هست نیست. من اصل ظهور این روایت فقیه را در چیزی وراء آن عبارت های تهذیب و کافی می خواهم بگویم همچین ظهوری ندارد با توجه به قرائنی که از خارج استفاده می شود. من کل این بحث را یک موقعی نوشته ام که این بحث فی روایه فقیه مراد چیست و امثال اینها. نتیجه بحث این است که این روایت از جهت سندی قابل اعتنا نیست به دلیل اینکه مرسل هست و نمی شود این را پذیرفت. در مورد دلالتش هم یک بحثی وجود دارد که اصلا به بحث ما مربوط است یا نیست این را انشاءالله فردا در موردشان صحبت می کنیم.

سوال:...

پاسخ: نه به خصوص رجلٍ تعبیر کرده است از توی آن چیزی در نمی آید. آنها قابل اثبات نیست که این رجلی هست که آن رجلی است که آن را ثقه می دانسته است.

سوال:...

پاسخ: نه مضمونش مضمونی بوده است که مشابه مضمون های دیگر بوده است. چون این مضمون، مضمون تازه ای نیست. مضمونی هست که مثلا در همان روایت های دیگر هم وجود دارد. ممکن است به عنوان مؤید این مطلبی را که شنیده است نقل کرده باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد